

سُورَةُ الْفَجْرِ ٨٩

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام یگانه خدای جهان که بخشایش و مهر او بی‌کران

وَالْفَجْرِ

﴿١﴾

قسم یاد فرموده ذاتِ اله فلَق را شکفتن به وقتِ پگاه

وَلَيَالٍ عَشْرٍ

﴿٢﴾

به شب‌ها چو کامل بگردد به ده روا هست بخوانیش ذیحجه مه

وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ

﴿٣﴾

دگرباره باز او قسم یاد کرد به اسرارِ معنی، به زوج و به فرد

وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ

﴿٤﴾

قسم‌های دیگر رسیده ز رب که پایان رسد تیرگی‌ها ز شب

هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِّذِي حِجْرِ

﴿۵﴾

تفکر نباشد مگر لازمه؟ قسم‌های حق را در این مرحله
أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ

﴿۶﴾

بر آن قوم عاد تو ندیدی مگر؟ چه فرجامی دادش همان دادگر
إِرمَ ذَاتِ الْعِمَادِ

﴿۷﴾

إِرمَ با چنان جایگاهِ جلیل بشد عاقبت خوار و گشته ذلیل
الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ

﴿۸﴾

که در محکمی بوده بس استوار نبودش مشابه به شهر و دیار
وَتَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ

﴿۹﴾

تمود که چنان غالب آمد به سنگ سرانجام او کیفری شد ز ننگ
وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ

﴿۱۰﴾

و فرعون مصر که ز کبر شدید همه دشمنان را به میخ می‌کشید
الَّذِينَ طَغَوْا فِي الْبِلَادِ

کسانی که در شهر و در هر دیار بسی سرکشی‌ها بیاورده بار
فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ

تکثر چو کردند اندر فساد نمآند در امان، هیچ شهر و بلاد
فَصَبَّ عَلَيْهِمُ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ

ولی ربّ تو آن خدای کریم بر آنها فرستاد عذاب الیم
إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ

پیمبر! خدایت بود در کمین به خلقش نظاره کند در زمین
فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ

که انسان چو بیند ز ربّ محنتی پس از آن ز اکرام دهد نعمتی
ز سرمستی و شادی آرد ندا چو شایسته بودم، کرم کرد خدا
وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ

ولیکن اگر محنت آید میان که باشد بشر را گهی امتحان
کند اعتراض او به ربّ‌المبین که حق داده ذلّت چرا این‌چنین
كَلَّا بَلْ لَا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ

﴿۱۷﴾

چنین نیست و بلکه بود امتحان که هر دو رسد از خدای جهان
ندارند محبت به فرد یتیم کرامت نورزند و باشند لئیم
وَلَا تَحَاضُّونَ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ

﴿۱۸﴾

نگیرند فقیران ز ایشان طعام فرومایه باشند به حدّ تمام
وَتَأْكُلُونَ التَّرَاثَ أَكْلًا لَّمًّا

﴿۱۹﴾

خورند حقّ میراث در زندگی چه حق و چه ناحق بَرند جملگی
وَتُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا

﴿۲۰﴾

همه عشق ایشان بود مُلک و مال از این ره کنند کسب، جاه و جلال
كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا

﴿۲۱﴾

چنین نیست! بلی می‌رسد امر او زمین بی‌قرار گشته و زیر و رو
وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا

به حکمی که آید ز ربّ الفلک همه صف به صف اندر آید ملک
وَجِئَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَأَنَّى لَهُ الذِّكْرَى

به روزی جهنّم چو آید پدید به حکم خداوندگارِ وحید
همان روز یابد بشر آگهی که شرمنده گردد ز هر کوتاهی
ولیکن نبخشد دگر هیچ سود گنهکارِ ملعون بگردد خمود
يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي

خوردِ حسرتی سخت، به حال کند سرزنش جمله اعمالِ خویش
پریش
بگوید که ای کاش! قبل از ممات فرستادمی خیر اندر حیات
فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ

در آن روز عذابی شوند کافران ز سختی ندیده کسی بی‌گمان
وَلَا يُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ

بدین گونه مُهلک عذابی عظیم گرفتار نگردد مگر این لئیم
يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ

خطابی بیاید زِ رَبِّ وودود که باشد بشارت به شکلِ درود
 که ای صاحبِ نفسِ قدسی! یقین دل آرام هستی زِ حقِّ مبین
 إِرْجِعِیْ إِلَیْ رَبِّکِ رَاضِیَةً مَّرْضِیَّةً

خرامان درآ، سویِ رَبِّ وودود که این موهبت وعده‌ی پیش بود
 تو خوشنود و راضی زِ پروردگار زِ تو راضی باشد یقینِ کردگار
 فَادْخُلِیْ فِیْ عِبَادِیْ

درآ، در صفِ بندگانم کنون بگشتی گزیده تو بی چند و چون
 وَادْخُلِیْ جَنَّتِیْ

به رضوانِ من برگزین تو سرا سریری به جنتِ بود مر تو را